

"نفی در نفی" به چه مفهوم است؟

مقابلند، در امور مشترکی با یکدیگر یکجا عمل می کنند.» و خاطرنشان می سازد: «از اینجا بهیچوجه نمی توان تئوری نادرست بورژوازی و سوسیال دموکراسی را درباره اتحاد طبقات توجیه کرد، زیرا جدائی طبقات ممتاز و محروم اصلی و عمده و برخی وجوه مشترک آنها فرعی و غیرعمده است و لذا اتحاد بهره کش و بهره ده محال است، ولی از اینجا می توان به این نکته پی برد، که مثلا ناسیونالیسم، روش ها و آداب پاتریکال و طرز تفکر و جهان بینی ها (مانند باور به مذاهب و خرافات) اکثریت مطلق جامعه را فرامی گیرد. و این وجوه اشتراک موجود و اکثرت هائی نظیر و فعل و انفعالات همانند طبقات از لحاظ اقتصادی متناقض می شود، که اگر بحساب گذارده نشود، می تواند موجب دید غلط و لذا درک غلط و عمل غلط گردد.»

دوم- نفی در نفی دیالکتیکی

به نکته دیگری بنگریم: «این نگاه که جامعه نو بر ویرانه های جامعه کهنه ساخته می آید، با حقیقت تاریخ بیگانه است. ... جستجوی امکان و مصالح در دنیای واقعیت و در درون سیستم های موجود برای دگرگون کردن جامعه و جهان بگونه ای که زندگی بشر را انسانی تر و شخصیت انسان را شکوفان تر سازد، راه اتویسیم [که منظور نظرات سوسیالیسم علمی است] را مسدود می کند...»

البته برداشت مقوله «دیالکتیکی نفی در نفی» که یکی از عناصر عمده رشد و زائیده شدن نو از کهن است، در نظرات سوسیالیسم علمی چنین نیست. در توضیح ارزیابی علمی و دقیق مارکسیسم از مقوله نفی در نفی بیان قانون سوم دیالکتیک بجاست: قانون نفی در نفی که برپایه آن مرحله عالی تر رشد بوجود می آید، به معنای تخریب ساده مرحله کهن نیست، بلکه در روند دیالکتیکی نفی، مرحله کهن پشت سر گذاشته می شود، در عین حال که تمامی جوانب مثبت و قابل رشد آن بکار گرفته شده و به مرحله نو رشد داده می شود.

برای درک عمیق «ساده» نبودن تخریب باید دیالکتیک رشد «غیرتدریجی - انقلابی» و تدریجی - فرم میستی» را در پدیده ها مورد توجه قرار داد. اگر تنها رشد غیرتدریجی Diskontinuität - یعنی تخریب کامل: «ویرانه های جامعه کهنه» مورد نظر طاهری پور - برقرار می بود، امکان رشد پدیده همانقدر منتفی بود - زیرا آغاز و پایان حرکت رشد بر روی هم - بر روی «تخریب»، قرار می گرفت، حرکت و رشد دورانی می بود: -! اگر تنها رشد تدریجی Kontinuität برقرار می بود، نه از دانه ای، گندم می روئید - زیرا در چنین صوری دانه گندم تنها از رشد کمی برخوردار می بود و تنها تا به ابعاد بی نهایت بزرگ می شد - و نه از گرمی، شاهپره ای. در شرایط فقدان هر یک از این دو قطب دیالکتیکی در رشد هر پدیده، رابطه بین حال و آینده قطع می شد.

نسبت دادن این برداشت که گویا «لنینیسم» خواستار ساختن جامعه نو بر «ویرانه های جامعه کهنه» است توسط محافل پوزیتیویست با این هدف همراه است، که ضرورت و امکان گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نفی شود. این نکته را «ربرت اشتیگروال» مارکسیست آلمانی، در کتاب خود تحت عنوان «خدا حافظی از ماتریالیسم؟» توضیح می دهد و نشان می هد، که «کارل پوپر» می کوشد به کمک این تز، تصورات خود درباره «مهندسی اجتماعی» socialengineering را ثابت کند.

درک مارکسیستی مقوله نفی در نفی دیالکتیکی، بی پایگی این نظر را می رساند، که چند خط پاتین تر عنوان می شود: «از بنیادهای تفکر سنتی چپ یکی هم این بود که نطفه بستن و تکوین عناصر و ارزش های سوسیالیستی را در بطن شیوه تولید سرمایه داری انکار می کرد...». برای اثبات این نظر، نویسنده از «شکل گیری و تثبیت برخی ارزش های سوسیالیستی در پیشرفته ترین دموکراسی های جهان غرب...» خبر می دهد که گویا «... یکی از بنیادهای تفکر سنتی چپ را قویا در معرض تردید و تکذیب قرار می دهد...». البته نمونه هایی از «برخی ارزش های سوسیالیستی در پیشرفته ترین دموکراسی های جهان غرب» در مقاله ذکر نمی شود. عام کونسی، بجای بررسی خاص و مشخص! این، یکی از معمول ترین اسلوب های جریان های پوزیتیویستی است. هدف اینجا برشردن چنین ارزش هائی در درون جامعه کهن، آنطور که بنیان سوسیالیسم علمی آنرا نشان داده اند، نیست، اما اشاره به ایجاد و انتقال «آگاهی سوسیالیستی» به درون طبقه کارگر، که موضوع اصلی کتاب «چه باید کرد؟» لنین را تشکیل می دهد، بطور قطع آن ارزش ها مورد نظر نویسنده نیست!

سوم- طبقه کارگر با آزادی خود، بشر را آزاد می سازد

وقتی طاهری پور می نویسد: «این فکر که گویا سوسیالیسم امری منحصرنا مربوط به مقدرات طبقه کارگر است، خلاف حقیقت تاریخ است»،

در کار شماره ۱۶۳ "جمشید طاهری پور"، از رهبران سابق سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در مقاله ای تحت عنوان «استراتژی نوین چپ در گذار کشور به دموکراسی»، به نقل نظراتش در «اجلاسی به ابتکار تلاشگران جامعه باز» می پردازد. این نظرات، آنجا که مربوط به برداشت های او از نظرات مارکسیستی می شوند، و او آنها را نظرات «چپ سنتی» و «لنینیسم» می نامد، نیاز به تدقیق دارند. سه نکته در این نظرات موجب گمراهی از برداشت های مارکسیسم و لنینیسم شده است:

اول- تضاد قطب های دیالکتیکی

او می نویسد: «در دیدگاه گذشته ... ما حرکت تاریخ را در تضاد و ستیز میان طبقات خلاصه می دیدیم، در حالی که دیالکتیک مناسبات طبقات، هم تضاد و هم وحدت منافع میان آنان است.» طاهری پور «دیدگاه گذشته ما» را که پیش تر مترادف با نظرات «چپ سنتی» و «لنینیسم» معرفی می کند، در «تضاد» میان طبقات خلاصه می کند. بدین ترتیب او چیزی را به مارکسیسم نسبت می دهد، که با الفبای آن نیز همخوانی ندارد.

طبق قانون اول دیالکتیک، قانون «وحدت» و «تضاد»، دو قطب یک پدیده هم در رابطه «وحدت» و هم در رابطه «تضاد» با یکدیگر قرار دارند. بخش اول آن، بیان تظاهر وجود پدیده در مقطع تاریخی معین است، که عمدتا ناشی از «وحدت» دو قطب آن است. در این مرحله که دوران رشد تدریجی - فرم میستی پدیده است، «وحدت» در برابر «تضاد» الویت دارد. بخش دوم، آنجا که «تضاد» درونی دو قطب تدریجا و نهایتا عمدتا نسبت به «وحدت» آنها برتری می یابد، دوران رشد انقلابی پدیده فرامی رسد. نباید این دو بخش را با یکدیگر اشتباه گرفت و یا یکی را حذف و یا مطلق نمود. آنچه طاهری پور از این مقوله دیالکتیکی به «لنینیسم» نسبت می دهد، فاصله عمیقی دارد، با برداشت لنینیستی و مارکسیستی از آن [۱].

در مورد جامعه انسانی مسئله تضاد دو قطب بسی بغرئج تر است. زنده یاد احسان طبری در کتاب «یادداشت ها اجتماعی و فلسفی» از جمله به شیوه های «دگماتیزاسیون فلسفه اجتماعی مارکس و انگلس که منجر به نوعی سکولاستیک گردید (یعنی حل مسائل باتکاء، مشتئی مقولات از پیش آماده شده)» اشاره می کند. او یکی از این شیوه ها را بیش از ۳۰ سال پیش توضیح می دهد، و گویا روی سخنش با امثال طاهری پور است، او می نویسد: «باتکاء، آنکه مارکسیسم بدرستی ساخت طبقاتی جوامع را مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار، و مبارزه طبقاتی را بشتابه اهرم تحول این اجتماعات متذکر شده و ماهیت ثابت انسانی را در وراء چارچوب مشخص اجتماعی و طبقاتی رد کرده، مطلق کردن این مسائل و رد هرگونه بررسی انتروپولوژیک تاریخ که محتوی ثابت Constant تحولات جامعه بشری را تازمانیکه بازیگر اصلی صحنه Homo Sapiens هست، نه Homo دیگر، روشن می سازد... در محیط های اجتماعی عقب مانده، تحت فشارها و نیازهای پراتیک، در پولمیک های پرشور متعصبانه و شتابزده، بدست تئوریسین هائی که فاقد صلاحیت درجه اول علمی بودند» (صفحه ۳۴)، این دگماتیزاسیون روی داد. همانجا (صفحه ۴۳ و ۴۴)، او در همین زمینه ادامه می دهد: «...تئوری ساخت طبقاتی جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی انزار تولید و مبارزه طبقاتی در این جوامع بعنوان خربه و وسیله توضیح پدیده های اجتماعی نباید به شکل صوری و مکانیکی درک شود. مثلا برقراری رابطه مستقیم و بلاواسطه بین محتوی برخی پروسه های اجتماع با این یا آن طبقه، یا دیدن جدائی طبقات و ندیدن وجوه مشترک آنها در یک پروسه تاریخی - یعنی دو اشتباهی که در تحلیل های متداول بسیار دیده می شود، می تواند ما را به نتایج شماتیک و نادرست بکشاند.» در ادامه مطلب طبری به «دیدن جدائی طبقات و ندیدن وجوه مشترک آنها» یکبار دیگر اشاره کرده و اضافه می کند: «وجوه مشترک روحيات عمومی جامعه از سطح مشترک رشد مادی و معنوی و وضع مشترک تاریخی و اجتماعی جامعه ناشی می گردد. طبقاتی که در این یا آن امر با هم

۱- برای «سهراب میثری»، از رهبران فعلی سازمان فدائیان اکثریت نیز مفهوم و دیالکتیک «انقلاب» و «درفرم» نازل باقی مانده است. او در جوابیه خود به «فرخ نکهدار» در «کار» شماره ۱۶۷ (دینیه «خلع بد» از چپ واقعا موجود)، تعریف خود را از «چپ انقلابی» چنین عنوان می کند: «بخشی از چپ انقلابی نیز فراموش کرده است که خود با معیارهای ۱۰ سال پیش خویش، اکنون دیگر انقلابی نیست، چرا که به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقادی ندارد، در فرامیست ها نشست و برخاست می کند و غیره». به نظر او «چپ انقلابی» کسی است که به «دیکتاتوری پرولتاریا» اعتقاد دارد و با «فرامیست ها نشست و برخاست» ندارد. به عبارت دیگر در ذهن او، تعریف «انقلابی» بودن مترادف و محدود می شود به چهارچوب «دفرم»، برداشتی که ظاهرا از رسوبات دوران چریکی دانش اوست. توضیح دیالکتیک «انقلاب» و «درفرم» را باید به زمانی دیگر موکول ساخت، اما توجه به این نکته ضروری است، که میثری بجای تعریف تئوریک این مقوله، یکی از اشکال ممکن حاکمیت انقلابی طبقه کارگر را عنوان می سازد. برای او جدا نگه داشتن «تعریف» Definition یک مقوله از یکی از اشکال بروز آن هنوز ممکن نیست. بی جهت هم نیست، که تکرانی او، آنطور که از عنوان مقاله اش نیز برآورد می شود، نه برای صحت سیاست چپ مورد نظرش است، بلکه متوجه آنست که از این چپ «خلع بد» بعمل نیاید و صندلی «رهبری» را از دست ندهد.

۲- زنده یاد جوانشیر در کتاب «سیمای مردمی حزب توده ایران» تاکید می کند: «در حزب ما هرگز دهقانان و پیشه وران و روشنفکران با حفظ مواضع و با برنامه و مشی خاص خود شرکت نکردند. هرکس به حزب ما آمده، برنامه و مشی آنرا پذیرفته است.»

۳- طبق گزارش روزنامه سرمایه داری بزرگ آلمان «فراکتور آلکمنه»، روسای «اتحادیه صنایع آلمان»، «اتحادیه کارفرمایان آلمان» و «ادعای بازرگانی»، «هتکل»، «اشتومفه» و «اشنیل» «حق» اعتصاب کارگران را دیگر در انطباق با شرایط فعلی نمی دانند، حق انتخابات، سیستم فدرالی در آلمان و قراردادهای دستجمعی» را مورد علامت سوال قرار می دهند. همین روزنامه از «رئیس» اندیشمند، فراکسیون حزب دمکرات مسیحی آلمان در مجلس، «شوپه»، نقل می کند، که طالب «جسارت برای دمکراسی کمتر» شده است.

ابتداء تحریف لنینیسم، سپس روبه آن؟!

با تمام احترامی که زنده یاد احسان طبری برای احمد کسروی [۱] قائل بود، ارزیابی او را از «حافظ» نادرست اعلام می کرد، زیرا آنرا بر خوردی «غیرتاریخی» می دانست. به گفته او، کسروی ارزیابی از نظرات حافظ ۷۰۰ سال پیش زیسته را جدا از شرایط آرزو انجام می دهد و لذا دره ای بین آن نظرات با شرایط امروز می بیند، و ارزیابی نادرست از شخصیت حافظ اجتناب ناپذیر می شود.

منظور از برخورد «غیرتاریخی» قرار ندادن پدیده و مقوله مورد بحث و بررسی در شرایط اجتماعی آن مقطع تاریخی است که در شرایط مشخص آن، بررسی مقوله انجام می شود و یا دقیقتر باید انجام شود. به عبارت دیگر، بررسی «غیرتاریخی»، بررسی مقوله و پدیده ای خاص است، تنها در ارزیابی عام از آن و ارزیابی جدا از واقعیت تاریخی تحقق آن. این شیوه در سال های اخیر به ابزار استدلال روزانه در دست مدافعان سرمایه داری تبدیل شده است، از جمله برای به اصطلاح بررسی مقوله «دمکراسی».

برداشت پوزیتیویست ها از مقوله دمکراسی، در تحلیل نهایی، نفی این امر است، که دمکراسی دوران برده داری - نمونه کلاسیک آن در رم قدیم [۲] - نه شکل حاکمیت برده داران (دیکتاتوری علیه بردگان) بوده است، بلکه گویا «تلاقی و توافق ارزش های اصیل... در هرچه انسانی تر کردن جامعه بشری بوده است». به همین منوال هم نباید حق دمکراتیک صاحبان ۲۰۰۰ میلیارد (۲ بلیون) دلار نقدینگی را که روزانه در بورس های توکیو، هنگ کنگ، فرانکفورت، لندن و نیویورک و... در گردش اند، و گلوگاه اقتصاد سراسر جهان را در چنگ خود گرفته اند، و سیاست اقتصادی دولت های «دمکراسی های پیشرفته جهان غرب» را نیز تعیین می کنند، دمکراسی برای «سرمایه مالی و صنعتی جهان غرب» و دیکتاتوری طبقاتی آنان علیه زحمتکشان کشورهای خودی و همه خلق های جنوب دانست، بلکه باید آنرا هم وسیله مطمئنی برای «انسانی کردن جامعه بشری» ارزیابی کرد.

یکی از جوانان نگاه های این نظرات پوزیتیویستی، نشریه «کار»، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است. یکی از نمونه های اخیر این کوشش را می توان در مقاله «استراتژی نوین چپ در گذار کشور به دمکراسی» در «کار»

درک ناتمامی از این نظر مارکسیستی ارائه می دهد، که طبقه کارگر «عامل - سویکت - تاریخی» برای ساختمان سوسیالیسم است.

«سوسیالیسم امری منحصرا مربوط به مقدرات طبقه کارگر است»، برداشتی مکانیکی از یک اندیشه عمیقاً دیالکتیکی مارکس است. منظور مارکس از بیان این نکته که طبقه کارگر به عنوان سویکت (عامل) تاریخی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در جامعه نقش ایفا می کند، و با آزادی خود، کل بشریت را به آزادی می رساند، از تحلیل مشخص شرایط صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری ناشی می شود.

اسلوب و شیوه مارکس برای دست یافتن و نائل شدن به «آرمان»، یک اسلوب و شیوه ماتریالیستی، ماتریالیست-دیالکتیکی است. او ساختار صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری را تجزیه و تحلیل می کند، آنرا کالبدشکافی می کند، اجزاء آن، ارتباطات، وحدت و تضاد قطب های آنها را کشف می کند و برمی شمرد، و سپس از درون این بررسی علمی این نتیجه گیری را ازایه می دهد، که برای پایان دادن به استثمار طبقه کارگر، باید به استثمار بطورکلی پایان داد، باید طبقاتی بودن جامعه را برانداخت، باید جامعه بی طبقات سوسیالیستی (کمونیستی) را برقرار ساخت. البته این «سوسیالیسم» با «مقدرات طبقه کارگر» - در کلیه قشریندی های امروز آن - عجین است، اما درعین حال این امر «منحصرا» مربوط به طبقه کارگر نیست، بلکه امری است مربوط به کل بشریت. به همین دلیل هم برقراری آن تنها با شرکت وسیع ترین اقشار اجتماعی و متحدان تاریخی طبقه کارگر، ممکن خواهد بود. درک و شناخت «سویکت تاریخی»، یعنی طبقه کارگر به عنوان عامل تاریخی گذار به سوسیالیسم توسط دیگر اقشار و نیروهای اجتماعی، به ویژه روشنفکران، و شرکت فعال و خلاق این متحدان تاریخی در نبرد برای براندازی جامعه طبقاتی و پایان دادن به استثمار انسان از انسان و برقراری سوسیالیسم، تبدیل شدن سوسیالیسم به «مقدرات» همه اقشار و طبقات ترقی خواه جامعه است. این امر اما تغییری در جا و مقام «عینی» و ماتریالیستی طبقه کارگر به عنوان «سویکت تاریخی» در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نمی دهد. این به مفهوم شرکت دیگر «گروه بندی های اجتماعی» با مواضع قشر خودشان در نبرد برای گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نیست، بلکه یعنی پذیرفتن مواضع پرولتاریا، در صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری و پذیرفتن جا و مقام «سویکت تاریخی» [۲]!

برخلاف مارکس، و آن مارکسیست هایی که اسلوب و شیوه بررسی مارکس را بکار می گیرند، پوزیتیویست ها برای تعریف «آرمان» خود، از واقعیت موجود و بررسی آن حرکت نمی کنند. «آیده آل» آنها «ذهنی» است. «دمکراسی» مورد نظر آنها «غیرتاریخی» است، «سوسیالیسم» پیشنهادی آنان، کوچکترین اشاره ای به «روابط تولیدی» در جامعه ندارد، و در سطح «سیاسی» باقی می ماند. «سوسیالیسم» آنها آشتی طبقاتی را تجویز می کند و هدف آن پشت سر گذاشتن سرمایه داری نیست، و به این ترتیب ایدئولوژی پوزیتیویستی عیان می شود. بدین ترتیب «سوسیالیسم» آنان، «سوسیالیسم» همزمان استثمارشوندگان و استثمارکنندگان از کار در می آید: «سوسیالیسم نه تنها امری بیگانه با مقدرات دیگر گروه بندی های اجتماعی نیست، بلکه می توان آنرا برآمده از مقدرات گروه بندی های اجتماعی در تکامل یافته ترین شکل هستی اجتماعی شان تصور کرد. کما اینکه ظهور ارزش های سوسیالیستی در برخی جوامع پیشرفته معاصر [؟! سیاست-تولیرالیسم اقتصادی؟ گلوبالیسم؟] بر زمینه نبرد طبقات، اما بر پایه وفاق اجتماعی و قشرهای این جوامع صورت ظهور پیدا کرده است.»

«سوسیالیسم» مورد نظر، یک جامعه بدون استثمار انسان از انسان نیست، بلکه «به دولت های تامین اجتماعی» محدود می شود، که همان «دولت رفاه عمومی» مورد نظر محافل دمکرات مسیحی آلمان غربی پس از جنگ دوم جهانی است، که اکنون به دولت هائترین محافل سرمایه داری این کشور برای برقراری «جامعه دوسومی» در جهان «شمال جنوبی» تبدیل شده است. نظرات سیاسی و برنامه های «چپ» جدا از واقعیت عینی، به اینجا ختم می شود: «اهمیت مبارزه چپ در راه شکل گیری و تثبیت ارزش های سوسیالیستی در جامعه مدنی و فراورنی دولت ها به دولت تامین اجتماعی»!

متأسفانه هیچ شرکت کننده ای از پنجره سالن «اجلاس تلاشگران جامعه باز» در فرانکفورت آلمان (۲۸ ژوئیه سال ۱۹۹۷) نگاهی به بیرون و واقعیت «در برخی جوامع پیشرفته معاصر» نمی اندازد، تا با واقعیت «وفاق اجتماعی»، آنطور که بطور عینی در این جوامع حاکم است، و نه آنطور که اذهان پندارگران را آنباشته است و آنرا آرزو می کنند، آشنا شود [۳].

نبرد برمی خیزد، گوشه و بخشی از بار مشترک همه را به سوی سرمنزل مشترک به پیش می برد، متحدان تاریخی یکدیگرند و این جان مایه همبستگی ملی و طبقاتی در سطح هر کشور و در سطح بین المللی را تشکیل می دهد.

این برداشت مارکسیستی از دمکراسی و مبارزه برای برقراری دمکراسی سوسیالیستی، بهیچ وجه منظور نظر پوزیتیویست های مدرن نیست. «دمکراسی» مورد نظر آنها، دمکراسی ناب و جدا از واقعیت پیکار اجتماعی در هر جامعه مشخص امروز بشری است، و در سطح «دمکراتیسم سیاسی» محدود می ماند، «آشتی طبقاتی» شالوده آنرا تشکیل می دهد و ظاهری ماورا طبقاتی دارد، و بالاخره مرحله رشد «دمکراسی بورژوازی» را ابدی قلمداد می سازد. «سوسیالیسم» مورد نظر آنها، شالوده اقتصادی جامعه سرمایه داری، شکل مالکیت آن را مورد علامت سوال قرار نمی دهد، و بدین ترتیب به توجیه پوزیتیویستی صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری و ابدی ساختن آن تبدیل می شود. تهمت های ناروا و بی پایه به «چپ سنتی»، «لنینیسم» و بدفهمی های آگاهانه و یا ناآگاهانه از مارکسیسم-لنینیسم، به عنوان کوشش های ناموفقی برای توجیه این مواضع تجدیدنظرطلبانه در مارکسیسم و برای توجیه پذیرش ایدئولوژی سرمایه داری است که اینگونه بیان می شود: «دمکراسی را باید به مفهوم یک ارزش عام، یک ارزش عموم بشری ... درک کرد ... مشخصه هایی که علایق و منافع گروه بندی های اجتماعی موجود در جامعه را ... بازتاب دهد و اعمال اراده شهروندان را ممکن گرداند ... دمکراسی پدیداری فراایدئولوژیک [۱] و آن نظام سیاسی باز و فراگیری است که نمی توان و نباید با علایق و منافع یک گروه بندی معین اجتماعی [۱] آن را مشروط و تعریف کرد.»

این تعریف ماورا طبقاتی و غیرتاریخی از «دمکراسی» در خدمت کدام ایدئولوژی است؟ در مقاله، در تعریف «موضع جنبش چپ [که] موضع آرمانخواهی سوسیالیستی» نامیده می شود، و در چارچوب «طراحی استراتژی نوین چپ در گذار کشور به دمکراسی»، به این پرسش، چنین پاسخ داده می شود: «آرمان سوسیالیسم از رهگذر مبارزه برای برپایی، تحکیم و تکامل جامعه مدنی دست یافتنی خواهد بود. ... در پرتو این آگاهی تئوریک ... چپ ایران با پاهای واقعیت - [که همان] ضرورت های ناشی از تحکیم و تکامل دمکراتیسم سیاسی [هستند] - به سوی آرمان سوسیالیسم - بر پایه یک منطق عقلی - راه خواهد سپرد ...» با این مقدمات و بمنظور دسترسی به «سوسیالیسم» مورد نظر، «دو مولفه اناسی [عنوان می شوند] که دمکراسی بر پایه آن ها تحقق می یابد و رشد و تکامل پیدا می کند؛ اول ساختار نظام سیاسی حاکم بر کشور، دوم، شرایط و امکاناتی که اعمال اراده شهروندی را ممکن می سازند. ... دمکراسی فقط در حق انتخاب و رای اکثریت مردم خلاصه نمی شود و اتفاقا اصالت دمکراسی از آنجاست که به شرایط و امکاناتی که اعمال اراده شهروندان را هر اندازه بیشتر مقبور و میسر کند، متکی است. ... نه تنها مفاد منشور حقوق بشر ... بلکه مجال مشارکت فعال و موثر در تعیین سرنوشت خود و میهن خود و جامعه را [در بر می گیرد که از طریق] تشکیل آزادانه جمعیت و اجتماع، سازمان های سیاسی و صنفی [و برخورداری] از حق آزادی اندیشه و معتقدات و آزادی بیان و قلم، و بالاخره حق انتخاب قدرت سیاسی و دخالت در نظارت بر امر رهبری جامعه ...» اعمال می شود.

آنچه که اینجا از نظرات طاهری پور نقل شد، بی کم و کاست، مرحله رشد سرمایه داری است، که بدون تردید دسترسی به آن امروز برای میهن ما ایران هدف عاجل و واقع بینانه ای را تشکیل می دهد، و می تواند با بدقیق ضروری، نقطه مشترک مبارزاتی برای میهن دوستان و ترقی خواهان امروز جامعه ایران باشد، اما تکیه بر تضاد مصنوعی بین این نظرات و نظرات «چپ سنتی» و «لنینیسم» به چه معنی است؟ کدام هدف را دنبال می کند؟ سیاست حزب توده ایران قبل و به ویژه پس از پیروزی انقلاب بهمین، شرکت فعال آن در «نبرد که بر که» و سیاست فعال «اتحاد و انتقاد» برای تحکیم آزادی های دمکراتیک و قانونی و حقوق دمکراتیک نیز برای تحقق این هدف انجام شد. ایجاد جبهه مشترک نیروهای چپ و ترقی خواه برای به عقب راندن و طرد نهایی نیروهای ارتجاعی و راست به همین منظور ضروری بود. کوشش نسبتاً موفقیت آمیز کنونی «راه توده» با فاصله چشمگیر در پیش آیش تمامی آنانی که بر ضرورت تحقق تغییرات تدریجی در جمهوری اسلامی در دوران اخیر رشد جنبش نوین مردم پای می فشارند، نیز از همین منطق پیروی می کند. پس اختلاف در کجاست؟ ریشه های بدفهمی نظرات مارکسیستی نزد خواستاران رشد سرمایه داری در ایران امروز، که به آن رنگ و روغن سوسیالیستی می زنند، در چیست؟

شماره ۱۶۳ ملاحظه کرد. در این مقاله «جمشید طاهری پور» به نقل نظرانش در «اجلاسی به ابتکار تلاشگران جامعه باز» می پردازد.

مخاطب طاهری پور آن بخش از «چپ» است، که از جمله در سازمان ندانیان اکثریت طرفدار براندازی جمهوری اسلامی است. طاهری پور می گوید این بخش از «چپ» را متقاعد سازد، که بطور عینی در ایران امروز توده های میلیونی سرگرم مبارزه برای برقراری «جامعه مدنی» - که او آنرا مترادف با «دمکراسی» عام مورد نظر خود و مورد قبول همین بخش از «چپ» می داند - در شرایط همین جمهوری اسلامی هستند [۳].

طاهری پور می گوید برای نزدیکی به این بخش از «چپ» [۴]، به پندار خود «چپ سنتی» و «لنینیسم» را بی اعتبار نشان دهد. «رنالیسم» عین گرای فوق در انتقاد به مواضع «رهبران» متاسفانه پیگیر نیست، شاید به این امید که «رهبران» آنچنانی را به ضرورت مبارزه برای برقراری «جامعه مدنی» در شرایط همین جمهوری اسلامی متقاعد سازد؟! اما نمی توان در نیمه راه واقع بینی و عین گرایی از حرکت بازایستاد، در عین حال با ذهن گرایی به مبارزه ای جدی پرداخت؛ نمی توان به نادرست با پیگیرترین مواضع عین گرا و واقع نگر به ستیز پرداخت، ولی در مبارزه علیه ذهن گرایی سیاسی، موفق بود. این شیوه در عین حال پرده از روی اسلوبی برمی دارد، که برای تمام جریان های پوزیتیویستی، چه ایرانی و چه غیرایرانی، «تیپیک» است؛ ویژگی این اسلوب، همین برخورد «غیرتاریخی» به مقولات است. برخورد انتقادی به این شیوه را در این مقاله باید به مفهوم تقویت «رائیسمی» درک کرد، که طاهری پور مدافع آنست.

دمکراسی، مقوله ای تاریخی

پیوند دمکراسی و سوسیالیسم بلا تردید است. برقراری سوسیالیسم، بدون حاکمیت وسیع ترین، عمیق ترین و همه جانبه ترین شرایط دمکراتیک در جامعه، غیر ممکن است. اگر بتوان تنها یک درس از تجربه بزرگ ۱۹۸۹-۱۹۱۷ آموخت، اگر بتوان تنها یک علت برای ناکامی این تجربه برشمرد، باید بیان این تجربه باشد، که برقراری روابط تولیدی سوسیالیستی - چه در شکل تعاونی، دولتی و یا هر شکل ممکن دیگر - بدون حاکمیت شرایط همه جانبه و عمیق دمکراتیک در جامعه، به معنای برقراری نهایی سوسیالیسم نیست و نخواهد بود. زیرا بدون دمکراسی، تضمینی برای جلوگیری از استقلال غیر ضروری و ضد ارزش های سوسیالیستی حاکمیت ارگان های انتخابی - حتی پس از مرگ دولت - از یک سو، و از خود غریبه شدن شهروندان از سوی دیگر، وجود نخواهد داشت.

عناصر دمکراتیک در جامعه بشری، که چکیده آن در جدایی سه قوه قانون گذاری، قضاییه و اجرایی در انقلاب کبیر فرانسه و با برقراری «پارلمانتاریسم» به دستاورد کل بشریت تبدیل شد و اکنون با محتوای «منشور حقوق بشر» و «حق تعیین سرنوشت» انسان و گروه ها و خلق ها بدقیق و تکمیل شده است، باید در تکامل خود به دربرگرفتن حقوق دمکراتیک بانجامد و رشد «پارلمانتاریسم» باید به حاکمیت شورایی فراروید. برپایه تکمیل دمکراسی سیاسی با حقوق دمکراتیک، جامعه بی طبقات سوسیالیستی تشکیل می شود. این جامعه بدون برقراری این دمکراسی و به ویژه بدون رشد بلا منازع و همه جانبه آن، تضمین تاریخی برای دسترسی به جامعه آزاد بشری و فارغ از ستم طبقاتی ممکن نیست. جامعه ای که در آن «تساوی حقوق همه افراد جامعه، صرف نظر از جنس، نژاد، مذهب و ملیت در همه شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و حق مساوی در شرکت در رهبری (خودگردانی اجتماع)» تامین می گردد» (زنده یاد امیر نیک آتین، مراجعه شود به زیر نویس شماره ۲) و برای همیشه به استثمار انسان از انسان پایان داده می شود.

برقراری چنین دمکراسی سوسیالیستی بدون شرکت فعال و خلاق همه اشرار و طبقات ترقی خواه در جوامع طبقاتی در جهان امروز ممکن نیست. اشکال و محتوای این مبارزات، از مبارزات زحمتکشان یدی و نکر گرفته، تا مبارزات زنان برای تساوی حقوق، و جوانان برای برخورداری از امکانات فرهنگی، ورزشی، آموزشی و شغلی، تا مبارزه برای تامین بهداشت و تندرستی همه شهروندان و حفظ محیط زیست، مبارزه خلق ها برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت - در سرزمین های مستقل و یا آنجا که ریشه تاریخی سرزمین های مشترک یا خلق های دیگر وجود دارد، در ترکیب این خلق ها -، تا مبارزه علیه دیکتاتوری سرمایه مالی امپریالیستی، علیه تحمیل «گلوبالیسم» و «نظم نوین امپریالیستی» و مبارزه برای حفظ استقلال ملی، همه و همه اشکال و محتوای مبارزاتی را تشکیل می دهند، که شرایط گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را آماده می سازند، و لذا کمک و مکمل یکدیگرند. هر یک از گروه های شرکت کننده در این مبارزات، آنجا هم که برای اهداف گروهی، نشر و طبقه خود به

تعطیل نبرد طبقاتی؟

اختلاف در آن است، که آنها خواستار انکار نبرد طبقاتی هستند! و از موضع «چپ» طلب می کنند و می خواهند آنها در «استراتژی نوین چپ» بگنجانند، که باید «مقدم شناختن منافع رشد اجتماعی را بر منافع طبقاتی...» پذیرفت: «مقدم شناختن منافع رشد اجتماعی بر منافع طبقات و بر این پایه، الزام پایداری به مصلحت عام جامعه.»

به عبارت دیگر «استراتژی نوین چپ» مورد نظر این محافل برای «گذار کشور به دموکراسی»، برای نیروهای چپ دقیقاً آن استراتژی را پیشنهاد می کند، که یک جریان بورژوا-دموکراتیک می طلبد و آنها تائید می کنند. به سخنی دیگر این «چپ» به تبلیغ آن خواست و آرزویی می پردازد، که ریشه در این برداشت ذهنی دارد، که نبرد طبقاتی در جامعه، نه یک امر عینی و واقعی است، بلکه باید آنرا فکری مخرب دانست، که مارکسیسم و بدتر از آن لنینیسم آنها می خواهد القاء کند! بدین ترتیب بدفهمی از «لنینیسم» افشا می شود. در عین حال مشخص می شود، که منظور از ایدئولوژی زدانسی تجویز شده، مارکسیسم-لنینیسم زدایی است، نه عدم پذیرش ایدئولوژی سرمایه داری، تحت عنوان «راسیونالیزه کردن و رتالیزه کردن تفکر چپ».

کسی که نبرد طبقاتی را در چهارچوب جامعه سرمایه داری انکار می کند و مطرح می سازد و چپ انقلابی را به پیروی از خود فرا می خواند، یا از واقعیت بی اطلاع است و یا موضع طبقاتی سرمایه را تبلیغ می کند. تبلیغ چنین موضعی حتی برای آن نیروهای میهن دوست و ملی غیرسوسیالیستی که برای حفظ استقلال ملی سرگرم پیکار ضدامپریالیستی و ضد «نظم نوین» آن هستند، مضر است، زیرا این پیکار بدون شرکت وسیع ترین اقشار زحمتکش ممکن نیست. چگونه می توان بطور جدی پنداشت، که می توان طبقات زحمتکش را از نبرد برای منافع روز و آینده خود بازداشت، اما آنان را در کنار خود در پیکار ضدامپریالیستی حفظ نمود؟ چگونه می توان مدافع این فکر بود که در جامعه احزاب همه طبقات مجاز به فعالیت قانونی باشند، اما حزب توده ایران از فعالیت قانونی برای دفاع از منافع حال و آینده کارگران و دیگر زحمتکشان برخوردار نباشد؟

پذیرفتن واقعیت نبرد طبقاتی در جامعه، احترام به حق دمکراتیک زحمتکشان برای دسترسی به حقوق روزمره و دورنمایی آنها است، و بالاخره پذیرفتن حق طبقه کارگر به سازماندهی خود و تعیین برنامه خود برای دسترسی به خواست های روزمره و دورنمایی خود. پذیرش این حق دمکراتیک زحمتکشان شرط تحکیم وحدت ملی در پیکار برای حفظ استقلال ملی است. در چنین شرایطی است که می توان از زحمتکشان انتظار از خودگذشتگی داشت، انتظار داشت برای دوران های معینی، نفع («رشد اجتماعی»)، خواست های بحق خود را محدود کنند و...

اگر چنین موضعی را نیروی چپ اتخاذ نکند، چه کسی باید این امر را بعهده بگیرد؟ موضع حزب توده ایران در دفاع از منافع طبقه کارگر و همه زحمتکشان را زنده یاد ف.م. جوانشیر در کتاب «سیمای مردمی حزب توده ایران» چنین توضیح می دهد:

«نخستین مشخصه حزب طبقه کارگر، وفاداری آن نسبت به امر طبقه کارگر- دفاع از منافع این طبقه و در پیوند با آن، دفاع از منافع همه زحمتکشان است. طبقه کارگر درست به این دلیل در حزب خود متشکل می شود که از منافع کوتاه مدت و بلندمدت خود دفاع کند؛ رابطه و تناسب درست میان وظایف دور و نزدیک خود برقرار سازد، متحدین خود را بشناسد و بنا آن ها در درجات گوناگون همکاری کند. برای حزبی که در شرایط سلطه استبداد و بقایای فئودالیسم (در کشورهای نظیر کشور ما) علیه امپریالیسم می رزمند، وظایف نزدیک، به طور عمده عبارت از وظایف دمکراتیک است و وظایف دور، سوسیالیستی. این دو را باید با دقت علمی به هم پیوند داد.

لنین در این باره می نویسد: «وظیفه ای که سوسیال دمکرات ها در زمینه فعالیت عملی در برابر خود قرار می دهند، عبارت است از رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سازماندهی این مبارزه در هر دو شکل آن، یعنی هم در شکل سوسیالیستی (مبارزه علیه طبقه سرمایه داران برای برانداختن نظام طبقاتی و پی ریزی جامعه سوسیالیستی) و هم در شکل دمکراتیک آن (مبارزه علیه سلطنت مطلقه برای به دست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دمکراتیزه کردن نظام سیاسی و اجتماعی روسیه) ... بار دیگر تکرار می کنیم که فعالیت دمکراتیک با فعالیت سوسیالیستی پیوند ناگسستنی دارد.» [۵]

لنین این مطلب را در سال ۱۸۹۷، یعنی زمانی که تازه حزب طبقه کارگر روسیه پایه ریزی می شد، نوشته و در آن زمان وظایف سوسیالیستی را به شرح زیر توصیف می کند: «فعالیت سوسیالیستی سوسیال دمکرات های روسیه عبارت است از ترویج سوسیالیسم علمی، یعنی روشن ساختن افکار

کارگران درباره مفهوم صحیح نظام اجتماعی-اقتصادی امروزی، درباره طبقات گوناگون جامعه روسیه و مناسبات میان آنان، درباره مبارزه این طبقات با یکدیگر، درباره نقش طبقه کارگر در این مبارزه، برخورد آن به طبقات زوال یابنده و رشد یابنده و گذشته و حال سرمایه داری، درباره وظیفه تاریخی سوسیال دمکراسی جهانی و طبقه کارگر روسیه».

برای آنکه سوسیال دمکرات ها (مارکسیست ها) بتوانند وظایف سوسیالیستی بالا را به ویژه در سطح آن روز ترقی توده های کارگر به انجام برسانند، لنین توصیه می کند که: «سوسیال دمکرات ها در تمام مظاهر خودپوی مبارزه طبقه کارگر، در تمام تصادمات میان کارگران و سرمایه داران بر سر ساعات کار روزانه، دستمزد کار، شرایط کار و غیره و غیره شرکت می ورزند. وظیفه ما عبارت است از در آمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و معیشتی زندگی کارگری، کمک به کارگران برای پی بردن به مفهوم این مسائل ...»

درباره وظایف دمکراتیک که با وظایف سوسیالیستی پیوند ناگسستنی دارد، لنین می نویسد: «سوسیال دمکرات ها ضمن فعالیت ترویجی خود در میان کارگران، نمی توانند از مسائل سیاسی طفره روند و هرگونه تلاش برای طفره رفتن از این مسائل یا حتی در رده عقب نهادن این مسائل را اشتباهی عمیق و عدول از احکام بنیادی سوسیال دمکراتیسم جهان خواهند شمرد.»

چنان که می بینیم، لنین از همان نخستین روزهایی که پایه های حزب طبقه کارگر روسیه را می ریزد، این حزب را به صورت حزب سیاسی فعالی که باید در زندگی سیاسی کشور حضور داشته باشد [۶]، وظایف سوسیالیستی را با وظایف دمکراتیک و وظایف آینده را با وظایف عاجل روز و کارهای بزرگ را با کارهای به ظاهر کوچک روزمره به هم مربوط سازد، در نظر می گیرد

چنین است تفاوت بین برداشت چپ انقلابی و پوزیتیویستم، در تعیین وظایف امروز و آینده در برابر زحمتکشان و کلیه نیروهای ترقی خواه ایران!

۱- احمد کسروی در دادگاه پنجاه و سه نفر، که طبری جوانترین - نوزده ساله - فرد آن بود، دفاع از متهمین را بعهده داشت.

۲- زنده یاد ابرام نیک آتین در «واژه نامه سیاسی و اجتماعی» که به عنوان ویژه نامه چهل و پنج سالگی حزب توده ایران تنظیم کرد، از جمله می نویسد: «برده داری نخستین صورت بندی اجتماعی-اقتصادی برشالوده استثمار فرد از فرد است... بردگی نخست در مصر باستان، در بابل، در آشور و در چین و هندوستان پدید گشت، ولی در یونان و روم باستان به شکل کلاسیک خود تکامل حاصل کرد. در شرق و از جمله در مین ما بردگی بیشتر خصلت پادشاهی و خانوادگی داشت. دو طبقه اصلی این صورت بندی اجتماعی-اقتصادی بردگان و برده داران بودند...».

۳- او ضرورت شرکت در این مبارزات مردم را در سخنانش توصیه می کند و به انتقاد از آن بخش از «رهبران» می پردازد که سیاست «تحریم» انتخابات ریاست جمهوری را به سازمان تحمیل کردند: اگر «رهبران» ای وجود دارند، که «نتوانستند نقش مردم را در انتخابات اخیر ببینند و در نتیجه موضع و تاکتیک نادرستی در لابل انتخابات ریاست جمهوری اتخاذ کردند» از انپرو بود، که «رهبران ما سمت اصلی نبرد را از درون علابق، نمایان و ابده آل های سیاسی خودشان بیرون می کشند، و زاویه نگاهشان به مردم نیز، تماشای مردم چونان ابزار و وسیله تحقق نمایان و ابده آل هاشان است. این نگاه ... موعوب قدرت است: ... یا همه چیز را در بالا و در درگیری جناح های حکومتی خلاصه می کنند... یا دنباله رو حرکت مردم است و با - در خیال دفاع از ابده آل های خود - در تقابل با حرکت واقعی مردم قرار می گیرد.»

۴- بخشی که همانند «سهراب مینری» در «کار» شماره ۱۲۲، مقاله «ایران به چپ نیرومند نیاز دارد»، او و همفکرانش را در سازمان فدائیان «اکثریت» «راست» می نامد.

۵- همه نقل قول ها از لنین از کتاب «وظایف سوسیال دمکرات های روسیه». جلد اول قسمت اول.

۶- وظایف امروز حزب ما، یعنی شرکت فعال و خلاق در مبارزه واقعا موجود امروز مردم برای برقراری «جامعه مدنی» در ایران. وظیفه روزی که جوانشیر آنرا در فوق چنین برجسته می کند: «دیه ویژه در سطح آن روز ترقی توده های کارگر». طرح شعارها و خواست های بعضی که اکنون برای توده ها قابل هضم نیست، یعنی با «سطح روز ترقی توده های کارگر» در انطباق نیست، و در سطح فردای ترقی توده های کارگر قرار دارد، جدا شدن از توده هاست. شیوه «رهبرانی» است، که بقول طاهری پور «دنباله رو حرکت مردم» از کار درمی آیند، «همه چیز را در بالا و در درگیری جناح های حکومتی خلاصه می کنند». نزد این «رهبران» «دین سمت اصلی نبرد، کماکان سرشت ذهنی دارد» و با «سطح روز ترقی توده های کارگر» بدون ارتباط است.

مبارزات مردم مین ما تا سطح رشد آن به انقلاب بهمن، تجربه زنده ای است در صائب بودن نظرات واقع بینانه زنده یاد جوانشیر در «سیمای مردمی حزب توده ایران» و علیه برداشت های ذهنی «رهبران».